

فصل ۳

ادبیات غنایی

درس ششم:

پرورده عشق / گنج حکمت (مردان واقعی)

درس هفتم:

باران محبت / شعرخوانی (آفتاب حسن)

درس ششم: پرورده عشق

نوع ادبی: غنایی / قالب: شعر، مثنوی / محتوا: عشق (رهایی از عشق ممکن نیست!) / لیلی و مجنون: نظامی گنجهای

۱) **رایت**: پرچم، بیرق، علم، درفش / ۲) **جهانگیر**: گیرنده عالم، فتح کننده دنیا [کنایه از مجنون] / ۳) **چون**: در مصراع اول، حرف ربط وابسته ساز (به معنی «وقتی که») و در مصراع دوم، حرف اضافه (به معنی «مثل و مانند») / ۴) **مه**: ماه، نماد زیبایی، استعاره از چهره زیبای لیلی / ۵) **آسمان گیر**: گیرنده آسمان، فتح کننده آسمان، کنایه از مشهور و پرآوازه /

۱. چون رایت^۱ عشق آن جهانگیر^۲ شد چون^۳ مه^۴ لیلی آسمان گیر^۵

معنی: وقتی آوازه عشق آن انسان معروف (مجنون) مانند زیبایی چهره لیلی در جهان پیچید ... (موقوف المعانی)

مفهوم: پیچیدن آوازه عشق مجنون در دنیا / اشاره به زیبایی لیلی

آرایه: تشبیه: عشق به رایت (پرچم) و رایت عشق مجنون به مه لیلی (آوازه عشق مجنون به زیبایی لیلی) / **مراعات نظیر**: ماه و آسمان / **اغراق**: زیاده روی در بیان شهرت عشق مجنون (آسمانگیر شدن عشق مجنون) / برخی دو «چون» را جناس همسان گرفته اند!

دستون: واژه های قافیه: جهان گیر، آسمان گیر / واژه دو تلفظی: آسمان / **تعداد جمله های بیت**: یک جمله / **نقش دستوری آسمان گیر**: مسند / نوع ترکیب «آن جهان گیر»: وصفی

۱) **خنیده**: مشهور، معروف، نامدار (خنیده نام ترگشتن*: مشهورتر شدن، پر آوازه تر گردیدن) / ۲) **شیفتگی**: شیدایی، عاشقی / ۳) **تمام**: کامل

۲. هر روز خنیده نام تر^۱ گشت در شیفتگی^۲ تمام تر^۳ گشت

معنی: او هر روز مشهورتر و در عاشقی کامل تر شد.

مفهوم: شهرت روزافزون مجنون در عشق و عاشقی / رسیدن به مرحله کمال عشق

دستون: **تعداد جمله ها**: دو جمله سه جزئی با مسند / **شیوه بیان دو جمله**: هر دو عادی / **نهاد دو جمله**: نهاد در هر دو جمله محذوف است (او = مجنون) / **مسند دو جمله**: در جمله اول «خنیده نام تر» و در جمله دوم «تمام تر» / **نقش دستوری**: «هر روز»: قید – «شیفتگی»: متمم

۱) **دل برداشتن**: ناامید شدن، توجه نکردن، کنایه / ۲) **بخت**: اقبال، شانس / ۳) **درماند**: عاجز و ناتوان شد، کنایه / ۴) **سخت**: به شدت

۳. برداشته [بود] دل^۱ ز کار او بخت^۲ درماند^۳ پدر به کار او سخت^۴

معنی: بخت و اقبال از او (مجنون) برگشته بود و پدرش هم در حل مشکل او بسیار ناتوان شده بود.

مفهوم: بدبخت شدن مجنون / ناتوانی پدر از حل مشکل (عشق) مجنون

آرایه: **استعاره مکنیه و تشخیص**: دل برداشتن بخت / **جناس**: بخت و سخت / **واج آرایه**: تکرار واج «ر» / **تکرار**: او، کار /

دستون: **تعداد جمله ها**: دو جمله ساده / **نقش دستوری**: «سخت»: قید – «کار او»: متمم / **نهاد مصراع اول**: بخت / **نهاد مصراع دوم**: پدر

۱) **خویشان**: جمع خویش، اقوام / ۲) **نیاز**: حاجت، خواهش (اینجا همراهی و همدردی) / ۳) **او**: هر دو مورد «پدر مجنون» / ۴) **چاره ساز**: کسی که چاره اندیشی می کند، چاره سازنده، چاره گر

۴. خویشان^۱ همه در نیاز^۲ با او^۳ هریک شده [بودند] چاره ساز^۴ با او

معنی: اقوام، همگی از روی محبت و همدردی همراه پدر مجنون، برای حل مشکل، مشغول چاره اندیشی شده بودند.

مفهوم: همدردی و چاره اندیشی اقوام با پدر مجنون برای حل مشکل پیش آمده.

آرایه و دستون: **واژه های ردیف**: با او / **واج آرایه**: تکرار مصوت بلند "ا" / **نقش**: «همه»: بدل (برخی قید می دانند) – «هریک»: بدل – «چاره ساز»: مسند

۱) بیچارگی: بیچاره بودن، درماندگی / ۲) ورا: مخفف «وی را» یا «او را» (منظور پدر مجنون) / ۳) چاره‌گری*: تدبیر، مصلحت‌اندیشی / ۴) زبان کشیدند: گفت‌وگو کردند (کنایه)

۵. بیچارگی^۱ ورا^۲ چو دیدند در چاره‌گری^۳ زبان کشیدند^۴

معنی: (اقوام) وقتی ناتوانی او (پدر مجنون) را دیدند، برای چاره‌جویی به گفت‌وگو پرداختند.

مفهوم: هم‌فکری در رفع مشکل / همیاری، نوع دوستی

آرایه: واژه‌های قافیه: دیدند، کشیدند / واج‌آرایی: تکرار صامت «ر» و مصوی «ی» /

دستور: نقش دستوری «بیچارگی»: مفعول / نقش دستوری «و» در «ورا»: مضاف‌الیه برای بیچارگی /

۱) به اتفاق: باهم، همگی / ۲) یک سر: همه، همگی / ۳) کعبه: مجاز از زیارت خانه کعبه / ۴) گشاده: گشوده / ۵) در: استعاره از مشکل (عشق مجنون) / گشاده شدن در: کنایه از حل مشکل

۶. گفتند به اتفاق^۱ یک سر^۲ کز کعبه^۳ گشاده^۴ گردد این در^۵

معنی: اقوام همگی، به اتفاق هم گفتند که این مشکل فقط با توسل به خانه خدا (کعبه) حل خواهد شد.

مفهوم: توسل به خدا و زیارت خانه خدا حلال اصلی مشکلات است.

آرایه: واج‌آرایی: تکرار واج "د" / جناس: سر و در /

دستور: نقش دستوری «به اتفاق و یک سر»: هر دو قید / نهاد مصراع اول: خویشان (محذوف) / نهاد مصراع دوم: این در / شیوه عادی دو جمله: [آنها] به اتفاق، یک سر گفتند که این در از کعبه گشاده گردد.

۱) حاجت‌گه: محل برآورده شدن نیاز / ۲) جمله*: همه، سراسر / ۳) جهان: مجاز از مردم جهان / ۴) او: کعبه (کاربرد ضمیر شخصی برای غیر انسان) / ۵) محراب: قبله‌گاه، عبادتگاه، جای ایستادن پیش نماز در مسجد / ۶) زمین و آسمان: تضاد و مجاز از کل موجودات زمینی و آسمانی

۷. حاجت‌گه^۱ جمله^۲ جهان^۳ اوست^۴ محراب^۵ زمین و آسمان^۶ اوست

معنی: کعبه محل برآورده شدن نیاز همه مردم جهان و قبله‌گاه و محل توجه همه موجودات زمینی و آسمانی است.

مفهوم: خانه خدا مقدس و محل رفع نیازهای جهانیان است

آرایه: تضاد: زمین و آسمان / واج‌آرایی: تکرار واجهای "ج"، "ا"، "ا" /

دستور: نقش دستوری: «حاجت‌گه» و «محراب»: مسند - «او»: نهاد (هر دو مورد) / نوع ترکیب «محراب زمین و آسمان»: دو ترکیب اضافی

۱) چون: وقتی که (حرف ربط است) / ۲) موسم*: هنگام، زمان / ۳) اشتر: شتر (می‌توان مجاز از وسایل سفر گرفت) / ۴) طلبید: طلب کرد، خواست / ۵) محمل*: کجاوه که بر شتر بندند، مهد / ۶) آراست: آماده کرد، مهیا کرد (محمل آراست: آماده سفر شد، کنایه)

۸. چون^۱ موسم^۲ حج رسید، برخاست اشتر^۳ طلبید^۴ و محمل^۵ آراست^۶

معنی: وقتی که هنگام رفتن به حج فرارسید، (پدرش) برخاست و شتر، کجاوه و وسایل سفر را آماده کرد. (مهیا سفر شد)

مفهوم: آمادگی برای رفتن به زیارت خانه خدا

آرایه: واژگان قافیه: برخاست و آراست / مراعات نظیر: محمل و اشتر / واج‌آرایی "س"، "ت" /

دستور: تعداد جمله‌ها: چهار جمله / شیوه بیان جمله‌ها: همگی به شیوه عادی / نقش دستوری اشتر و محمل: هر دو مفعول / نهاد مصراع دوم: محذوف (پدر مجنون) / زمان فعل «برخاست»: ماضی ساده

۱) صد: نماد کثرت و مجاز از زیادی / ۲) جهد: کوشش، تلاش، سعی (صد جهد: تلاش و کوشش بسیار زیاد) / ۳) مهد: کجاوه، محمل، تخت روان (یکی مهد: یک مهد، مهدی)

۹. فرزند عزیز را به صد^۱ جهد^۲ بنشانند چو ماه در یکی مهد^۳

معنی: فرزند عزیزش را با تلاش و احترام بسیار، مانند ماهی زیبا سوار کجاوه کرد.

مفهوم: تلاش فراوان پدر برای بردن فرزند به سفر حج (مجنون به دلیل دوری از لیلی حاضر به سفر نبود)

آرایه و دستور: مراعات نظیر: صد و یکی / اغراق: صد جهد / جناس ناهمسان (ناقص): جهد و مهد / تشبیه: فرزند به ماه / نهاد بیت: محذوف (پدر مجنون) / نقش «ماه»: متمم «چو» اینجا حرف اضافه است

۱) سینه: مجاز از دل و وجود / ۲) پر جوش: جوشان، نگران (سینه پر جوش بودن: کنایه از نگرانی فراوان، اضطراب زیاد) / ۳) چون: مانند، مثل (حرف اضافه) / ۴) حلقه: گوشواره بردگی غلامان و کنیزان (حلقه در گوش نهادن: کنایه از: متوسل شدن، اظهار بندگی کردن)

۱۰. آمد سوی کعبه، سینه^۱ پر جوش^۲ چون^۳ کعبه نهاد حلقه^۴ در گوش

معنی: (پدر مجنون) با دلی دردمند سوی کعبه آمد و مثل کعبه (که روی درش حلقه دارد) حلقه در گوش نهاد (به خانه خدا / خدا، متوسل شد).

مفهوم: متوسل شدن به خانه خدا و کمک خواستن از وی

توجه: در گذشته‌های دور از گوش غلامان، به نشانه مالکیت، حلقه می‌آویختند. / در خانه کعبه حلقه دارد

توجه: شاعر وجه شبه (حلقه در گوش بودن) را در دو معنای مختلف به کار برده است: در پیوند با کعبه، کنایه از آویزان بودن حلقه بر در کعبه است و در پیوند با پدر مجنون، کنایه از متوسل شدن به درگاه خدا و اظهار بندگی است.

آرایه: تشبیه: مصراع دوم (پدر مجنون به کعبه تشبیه شده است؛ وجه شبه: حلقه در گوش داشتن) / مراعات نظیر: سینه و گوش – حلقه و گوش / آرایه «تکرار»: کعبه / تشخیص: گوش داشتن و حلقه به گوش بودن کعبه / جناس: جوش و گوش

دستور: نقش «سینه پر جوش»: قید / نقش «حلقه»: مفعول

۱) این: این مکان، اینجا (جوار خانه خدا) / ۲) بازی: بازیچه، بیهوده‌کاری (نه جای بازی است: جای بازی نیست، بی‌ارزش نیست، مهم است، کنایه) («نه» جزو فعل است که از آن جدا شده است) / ۳) چاره‌سازی: علاج، حل کردن مشکل

۱۱. گفت: «ای پسر این^۱ نه جای بازی^۲ است بشتاب که جای چاره‌سازی^۳ است.»

معنی: گفت: ای پسر، اینجا محل بازی و سرگرمی نیست. عجله کن که این جا، جای برطرف کردن مشکلات است.

مفهوم: کعبه محل برآورده شدن حاجت‌هاست / اغتنام فرصت در پیشگاه محبوب

آرایه و دستور: واژگان قافیه: بازی، چاره‌سازی / واج آرایه: تکرار مصوت بلند «ا» (۶ بار) / تکرار: جای / تعداد جمله‌ها: ۵ تا / نقش دستوری «پسر»: منادا (شبه‌جمله است و یک جمله حساب می‌شود) / این: ضمیر اشاره و مرجع آن «جوار کعبه» است. / مفعول: کل بیت غیر از «گفت»!

۱) گزاف‌کاری: بیهوده‌کاری، زیاده‌روی [منظور عشق است؛ البته از نگاه پدر مجنون!] / ۲) توفیق: سازگار گردانیدن، یکی شدن خواست خدا با خواست بنده، عنایت الهی / ۳) رستگاری: سعادت، نجات /

۱۲. گو، یا رب از این گزاف‌کاری^۱ توفیق^۲ دهم به رستگاری^۳

معنی: بگو ای خدا مرا از این بیهوده‌کاری (عاشقی) نجات بده و به خوشبختی برسان.

مفهوم: بیهوده بودن عشق از نظر پدر مجنون / طلب رهایی از عشق

آرایه و دستور: واج آرایه: مصوت بلند «ا» (۴ بار) / نقش «رب»: منادا / نقش «م»: در «دهم»: متمم (به من توفیق ده) / تعداد جمله‌ها: ۳ تا

۱) دریاب: کمک کن / ۲) مبتلا: اسیر، گرفتار /

۱۳. دریاب^۱ که مبتلای^۲ عشقم آزاد کن از بلای عشقم»

معنی: به من کمک کن؛ زیرا گرفتار عشق هستم و من را از بلا و مصیبت عشق نجات بده!

مفهوم: طلب رهایی از عشق

آرایه و دستور: تشبیه: بلای عشق / تضاد: مبتلا و آزاد / نقش «م» در «عشقم»: در مصراع اول، مخفف فعل اسنادی (هستم) و در مصراع دوم، مفعول (مرا آزاد کن) / نوع ترکیب و نقش «بلای عشق»: ترکیب اضافی و متمم / نقش «مبتلای عشق»: مسند / نقش «آزاد»: مسند (فارسی ۳ می‌خوانید)

۱) چو: وقتی که (حرف ربط وابسته ساز) / ۲) حدیث: سخن، خبر /

۱۴. مجنون چو^۱ حدیث^۲ عشق بشنید اول بگریست، پس بخندید

معنی: مجنون وقتی سخن عشق را شنید، ابتدا گریه کرد و سپس خندید.

مفهوم: بی‌قراری عاشق / توأم بودن غم و شادی در عشق

آرایه: واژه‌های قافیه: بشنید، بخندید / واج آرای: تکرار مصوت بلند «ی» (۴ بار) / تضاد: گریستن و خندیدن /

دستور: زمان فعل‌های «بشنید، بگریست، بخندید»: همگی ماضی ساده (شنید، گریست، خندید) / نهاد فعل‌ها در مصراع دوم: محذوف (مجنون) / تعداد جمله‌های بیت: سه جمله (یک جمله مرکب) / شیوه بیان جمله‌ها: هر سه به شیوه عادی

۱) چو: مثل، مانند (حرف اضافه) / ۲) مار حلقه: مار حلقه زده، ماری که آماده پریدن است / ۳) برجست: پرید / ۴) (در حلقه) دست زدن: کنایه از متوسل شدن

۱۵. از جای چو^۱ مار حلقه^۲ برجست^۳ در حلقه زلف کعبه زد دست^۴

معنی: مجنون مانند مار حلقه زده به سرعت از جای خود پرید و حلقه در خانه خدا را گرفت و به خدا متوسل شد.

مفهوم: متوسل شدن به خدا (خانه خدا)

آرایه: تشبیه: مجنون به مار حلقه زده – حلقه در کعبه به زلف / مراعات نظیر: مار و حلقه زدن – زلف و دست / استعاره مکنیه و تشخیص: شاعر کعبه را به معشوقی تشبیه کرده است که مجنون دست در زلف او (حلقه در او) برده است!

دستور: نقش «جای، مار، و حلقه (دومی)»: متمم / ترکیب‌های اضافی: حلقه زلف، زلف کعبه

۱) «بر» (مصراع اول): آغوش، بغل / ۲) کامروز: که امروز / ۳) حلقه بر در بودن: کنایه از متوسل بودن /

۱۶. می‌گفت، گرفته بود^۱ حلقه در بر^۲ کامروز^۳ منم چو حلقه بر در^۴

معنی: مجنون در حالی که حلقه در کعبه را در آغوش گرفته بود، می‌گفت: امروز من مانند حلقه در به تو متوسل شده‌ام.

مفهوم: متوسل شدن به کعبه (خداوند)

آرایه: تشبیه: من (مجنون) به حلقه در (وجه شبه: آویزان بودن) / جناس: بر و بر – در و در – در و بر / واج آرای: «د»، «ر»

دستور: نقش جمله «گرفته حلقه در بر»: قید / نهاد مصراع اول: محذوف (مجنون) / نهاد مصراع دوم: من / نقش «م» در منم: مخفف فعل اسنادی است / مفعول: کل مصراع دوم مفعول فعل «می‌گفت» است!

۱) جدایی: دوری / ۲) این: مرجع آن «جدایی کردن از عشق» است / ۳) طریق: راه، رسم / ۴) آشنایی: عشق، دوستی

۱۷. گویند ز عشق کن جدایی^۱ این^۲ نیست طریق^۳ آشنایی^۴

معنی: به من می‌گویند از عشق دوری کن، اما این راه و رسم دوستی و عاشقی نیست!

مفهوم: وفاداری عاشق

آرایه و دستور: تضاد: آشنایی، جدایی / مراعات نظیر: عشق، جدایی و آشنایی / زمان و نوع فعل «گویند»: مضارع اخباری (می‌گویند) / نهاد مصراع دوم: این / نقش دستوری: «عشق»: متمم – «طریق»: مسند – «آشنایی»: مضاف الیه

۱) پرورده*: پرورش یافته / ۲) سرشت*: فطرت، آفرینش، طبع / ۳) مباد: نباد، نباشد، خدا نکند

۱۸. پرورده^۱ عشق شد سرشتم^۲ جز عشق مباد^۳ سرنوشتم

معنی: ذات و سرشت من با عشق پرورش یافته است، دعا می‌کنم که سرنوشتم چیزی جز عشق نباشد.

مفهوم: عشق، ازلی و ذاتی است / وجود عاشق از عشق سرشته شده است / عاشق فقط عشق را می‌خواهد!

آرایه: استعاره: پرورده^۱ عشق (عشق مثل ... پرورش می‌دهد) / تکرار: عشق / واج آرایه: «ش» /

دستور: نهاد مصراع اول: سرشت / نهاد مصراع دوم: سرنوشت / نقش «م» در کلمات قافیه: مضاف الیه / نقش «پرورده»: مسند

۱) به: در هر دو مصراع معنای سوگند دارد (به... قسم می‌دهم) / ۲) کمال: کامل بودن، تمام بودن / ۳) کز: که از / ۴) غایت*: پایان، فرجام، نهایت / ۵) کاو: که او (هم می‌تواند لیلی باشد و هم عشق) / ۶) ماند: بماند (مضارع التزامی)

۱۹. یارب، به^۱ خدایی خدایت وان که به کمال^۲ پادشایت ۲۰. کز^۳ عشق به غایتی^۴ رسانم کاو^۵ ماند^۶ اگر چه من نمانم

معنی: خداوندا تو را به خداوندی خودت و سپس به اوج بزرگی و فرمانرواییت سوگند می‌دهم که مرا در عشق به مرحله‌ای (نهایت) برسان که اگر من بمیرم، عشق (لیلی) باقی بماند! (دو بیت موقوف المعانی هستند)

مفهوم: بیان عظمت و قدرت خداوند / جاودانگی عشق / آرزوی طول عمر لیلی / فداکاری عاشق

آرایه: کلمات قافیه: رسانم، نمانم / استعاره و تشخیص: نسبت انسانی دادن به عشق / واج آرایه: «م، ن» / تضاد: ماند و نمانم

دستور: نقش دستوری: «رب»: منادا – «ت» در کلمات قافیه: مضاف الیه – نقش «م» در «رسانم»: مفعول (مرا برسان) / حذف فعل در بیت اول: فعل «قسم می‌دهم» در هر دو مصراع به قرینه معنایی حذف شده است / مرجع ضمیر «او»: عشق، شاید هم معشوق

۱) از شراب عشق مست بودن: کنایه از: بسیار عاشق بودن

۲۱. گرچه ز شراب عشق مستم^۱ عاشق تر از این کنم که هستم

معنی: (خداوندا) اگرچه من بسیار عاشق هستم؛ اما عشق من را از این هم بیشتر گردان.

مفهوم: عاشق، سرمست عشق است / سیری ناپذیری عاشق از عشق / پایداری در عشق /

آرایه: تشبیه (اضافه تشبیهی): شراب عشق / مراعات نظیر: «شراب و مست»، «عشق و عاشق تر» / جناس: مست و هست /

دستور: نقش «م» در «مستم»: مخفف فعل اسنادی / نقش «م» در «کنم»: نقش مفعول دارد (من را از این عاشق تر کن) / نقش «مست و عاشق تر»: مسند / نهاد مصراع اول: محذوف (من) / نهاد فعل «کن»: محذوف (خدا)

۱) هست برجای: باقی مانده است، کنایه / ۲) بستان: بگیر (فعل امر) / ۳) افزای: اضافه کن (فعل امر) /

۲۲. از عمر من آنچه هست بر جای^۱ بستان^۲ و به عمر لیلی افزای^۳

معنی: خداوندا آنچه از عمر من باقی مانده است بگیر و به عمر لیلی اضافه کن.

مفهوم: از خودگذشتگی عاشق / ایثار عاشقانه / تقاضای طول عمر لیلی از خدا

آرایه و دستور: تکرار آرایه‌ای: عمر / تضاد: بستان و افزای / نوع واو: حرف ربط / نهاد در مصراع دوم: محذوف (خداوند)

۱) می‌داشت گوش: گوش می‌کرد، می‌شنید (کنایه) / ۲) قصه: مجاز از سخن و ماجرا (منظور همان راز و نیاز مجنون با خدا و طلب طول عمر برای لیلی است!) / ۳) خاموش: ساکت (گشت خاموش: ساکت شد، کنایه)

۲۳. می‌داشت^۱ پدر به سوی او گوش کاین قصه^۲ شنید، گشت خاموش^۳

معنی: پدر مجنون که به سخنان او گوش می‌کرد، وقتی که این ماجرا (دعا به جان لیلی در جوار کعبه) را شنید ساکت شد و دیگر حرفی نزد.

مفهوم: پی بردن به راز عشق / تسلیم شدن در برابر خواست فرزند و سکوت نمودن

آرایه و دستور: واژگان قافیه: خاموش، گوش / واج آرایه: «ش» / نهاد مصراع اول: پدر / نهاد مصراع دوم: محذوف (پدر) / نوع ترکیب «این قصه»: وصفی / اجزای جمله: «گشت خاموش»: جمله سه جزئی اسنادی (خاموش: مسند) / مراعات نظیر: گوش و شنید

۱) دل اسیر داشتن: کنایه از عاشق بودن / ۲) درد: استعاره از عشق / ۳) نه دواپذیر: درمان ناپذیر

۲۴. دانست که دل، اسیر دارد^۱ دردی^۲ نه دواپذیر^۳ دارد

معنی: پدر مجنون فهمید که پسرش به شدت اسیر و گرفتار عشق است و این درد عشق او درمانی ندارد.

مفهوم: درد عشق، درمان ناپذیر است / رهایی از عشق ممکن نیست!

آرایه و دستور: واج آرایه: «د»، «ر» / آرایه تشخیص: اسیر بودن دل / رابطه «درد و دوا»: تضاد / نهاد فعل «دانست»: محذوف (پدر) / نهاد

فعل «دارد»: محذوف (مجنون) / نقش «دل و دردی»: مفعول

بررسی ابیات کارگاه متن پژوهی

* **جهد بر توست و بر خدا توفیق** [است] **زانکه توفیق و جهد هست رفیق** (سنایی)

معنی: تو باید تلاش کنی تا لطف و کمک خدا شامل حالت شود؛ چون توفیق الهی و کوشش انسان هر دو دوست و همراه هم هستند.

مفهوم: توصیه به تلاش و کوشش / از تو حرکت از خدا برکت / بدون تلاش و کوشش نمی توان به موفقیت رسید.

* **خنیده** [است] **به گیتی به مهر و وفا** **ز اهریمنی دور** [است] **و دور از جفا** [است] (فردوسی)

معنی: در عشق و وفاداری در جهان مشهور و از شیطان صفتی و ظلم و ستم دور است! (اهریمنی: شیطان صفتی)

مفهوم: مشهور بودن به مهربانی، وفاداری، خوبی و عدالت

* **عشق بازی کار بیکاران بُود** **عاقش با کار بیکاران چه کار** [دارد]؟ (نعمت الله ولی)

تحلیل: کار بیکاران (دومی) منظور عشق بازی است / متناقض نما: کار بیکاران / مصراع دوم استفهام انکاری دارد.

معنی: عاشقی کار انسانهای بیکار است. انسان عاقل با عاشقی کاری ندارد.

مفهوم: تقابل عقل و عشق / از نظر انسان عاقل عشق چیز بی ارزشی است / انسان عاقل دنبال عشق بازی نمی رود!

* **از سر تعمیر دل بگذر که معماران عشق** **روز اول، رنگ این ویرانه، ویران ریختند.** (بیدل)

تحلیل: تعمیر: آباد کردن / سر: مجاز از فکر و اندیشه / دل: جایگاه عشق / بگذر: صرف نظر کن (کنایه) / معماران عشق: استعاره از عاشقان / روز اول: ابتدای کار، آغاز آفرینش، ازل / ویرانه: استعاره از دل / رنگ را ویران ریختن: پایهریزی غیر طبیعی، کنایه. / جناس: ویران و ویرانه

معنی: به فکر ساختن و آباد کردن دل نباش؛ زیرا عاشقان از نخستین روز بنای دل را خراب پایهریزی کردند!

مفهوم: ازلی بودن عشق / درد عشق درمان ندارد! / رهایی از عشق ممکن نیست /

* **یک بار هم ای عشق من از عقل میندیش** [ترس] **بگذار که دل حل بکند مسئله ها را** (محمدعلی بهمنی)

معنی: ای عشق من! یکبار هم که شده از عقل تترس (عقل را کنار بگذار) و اجازه بده که دل مشکلات را حل کند.

مفهوم: تقابل عقل و عشق / برتری عشق بر عقل / کنار گذاشتن چاره سازی عاقلانه / عقل از حل مسائل عشق ناتوان است

درس ششم: کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱. معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

— جهد بر توست و بر خدا توفیق / زانکه توفیق و جهد هست رفیق (سنایی)

پاسخ: جهد: سعی، تلاش، کوشش / توفیق: یاری، مدد، سازگار گردانیدن

— خنیده به گیتی به مهر و وفا / ز اهریمنی دور و دور از جفا (فردوسی)

پاسخ: مشهور، معروف، بلندآوازه

۲. سال گذشته خواندیم که در شیوه بلاغی، جای اجزای کلام در جمله تغییر می‌کند، اما در متن آموزشی، مطابق با شیوه عادی و نوشتار معیار، نهاد در آغاز جمله و فعل در پایان آن قرار می‌گیرد.

— اکنون اجزای بیت زیر را مطابق زبان معیار مرتب کنید.

گفتند به اتفاق یک‌سر / کز کعبه گشاده گردد این در [آنها] به اتفاق، یک‌سر، گفتند که این در از کعبه گشاده گردد.

۳. در بیت‌های زیر نقش «م» را بررسی کنید.

الف) دریاب که مبتلای عشقم / **آزاد کن از بلای عشقم** اولی: فعل اسنادی (مخفف هستم) / دومی مفعول (من را آزاد کن)

ب) پرورده عشق شد سرشتم / **جز عشق مباد سرنوشتیم** هر دو مضاف‌الیه (سرشت من - سرنوشت من)

قلمرو ادبی

۱. شاعران در سرودن منظومه‌های داستانی، غالباً از قالب «مثنوی» بهره می‌گیرند؛ مهم‌ترین دلیل آن را بنویسید.

پاسخ: زیرا منظومه‌های داستانی بیت‌های زیادی دارند و برای سرودن آنها شاعر باید از قالبی استفاده کند که مشکل محدودیت قافیه پیش نیاید و چون در قالب مثنوی هر بیت قافیه‌ای جداگانه دارد، قافیه‌سازی راحت‌تر است و این مشکل پیش نمی‌آید.

۲. هر یک از بیت‌های زیر را از نظر کاربرد آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

الف) چون رایت عشق آن جهان گیر / **شد چون مه لیلی آسمان گیر**

پاسخ: تشبیه: مانند کردن عشق به رایت (پرچم) - رایت عشق مجنون به مه لیلی / استعاره: مه لیلی استعاره از چهره زیبای لیلی / کنایه: آن جهانگیر کنایه از مجنون - آسمان گیر کنایه از مشهور و پرآوازه / مراعات نظیر: مه، آسمان / نماد: مه (ماه) نماد زیبایی / اغراق: زیاده‌روی در شهرت عشق مجنون / برخی دو «چون» را جناس همسان گرفته‌اند!

ب) برداشته دل ز کار او بخت / **درماند پدر به کار او سخت**

پاسخ: کنایه: دل برداشتن: کنایه از ناامید شدن / درماندن: کنایه از ناتوانی / تشخیص و استعاره: دل برداشتن بخت / جناس: بخت و سخت / واج‌آرایی: تکرار واج «ر» / تکرار: او، کار

۳. در بیت زیر، شاعر، چگونه از تشبیه برای خلق کنایه بهره گرفته است؟

آمد سوی کعبه، سینه پر جوش / **چون کعبه نهاد حلقه در گوش**

پاسخ: شاعر وجه شبه (حلقه در گوش بودن) را در دو معنای مختلف به کار برده است: در پیوند با کعبه، کنایه از آویزان بودن حلقه بر در کعبه است و در پیوند با پدر مجنون، کنایه از متوسل شدن به درگاه خدا و اظهار بندگی است.

قلمرو فکری

۱. معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

حاجت که جمله جهان اوست محراب زمین و آسمان اوست

معنی: کعبه محل برآورده شدن نیاز همه مردم جهان و قبله گاه و محل توجه همه موجودات زمینی و آسمانی است.

مفهوم: خانه خدا مقدس و محل رفع نیازهای جهانیان است

۲. در بیت های هفدهم و بیستم، کدام ویژگی های «مجنون» بارز است؟

بیت ۱۷: گویند ز عشق کن جدایی / این نیست طریق آشنایی وفاداری

بیت ۲۰: کز عشق به غایتی رسانم / کاو ماند اگر چه من نمانم فداکاری

۳. بر مبنای درس و با توجه به بیت های زیر، تحلیلی از سیر فکری پدر مجنون را ارائه دهید.

– عشق بازی کار بیکاران بود عاقلش با کار بیکاران چه کار؟ (نعمت الله ولی)

– از سر تعمیر دل بگذر که معماران عشق روز اول، رنگ این ویرانه، ویران ریختند. (بیدل)

پاسخ: پدر مجنون در ابتدا فکر می کرد که عاشقی کاری بیهوده است که انسان عاقل باید از آن دوری کند؛ بنابراین سعی کرد که فرزندش عشق و عاشقی را رها کند (بیت نخست) اما در پایان متوجه شد که درد عشق درمان ناپذیر است و رهایی از عشق ممکن نیست! (بیت دوم)

۴. مفهوم بیت زیر را با نگرشی خویشان مجنون و چاره سازی آنها مقایسه کنید.

یک بار هم ای عشق من از عقل میندیش [نترس] بگذار که دل حل بکند مسئله ها را (محمدعلی بهمنی)

پاسخ: خویشاوندان مجنون می خواستند از طریق عقل و چاره سازی های عاقلانه مشکل مجنون را حل کنند؛ که چاره اندیشی آنان به شکست انجامید. این بیت نیز بر این نکته تأکید می کند که چاره سازی های عاقلانه را باید کنار گذاشت و حل کردن مشکلات را به دل و عشق سپرد.

گروه های مهم املایی

رایت و غلم – بیچارگی و چاره گری – حاجت که جمله جهان – محراب و قبله – موسم حج – مهد و محمل – سعی و جهد – گزاف کاری و بیهوده کاری – حلقه زلف کعبه – سرشت و فطرت – غایت و نهایت – سری سقطی – کوه لکام

درس ششم: گنج حکمت (مردان واقعی)

تذکره الاولیا: عطار

۱) لکام: نام کوهی نزدیک لبنان (۲) زیارت: دیدار (۳) سری سقطی: یکی از عرفای قرن سوم هجری (۴) فلان: شخصی که گوینده بنا به دلایلی نمی خواهد نامش را ببرد (اینجا صفت مبهم برای «پیر» (۵) پیر: عارف، مرشد، شیخ (۶) تو را: به تو (رای متممی) (۷) بس: بسیار (بس کاری نباشد: کار زیاد مهمی نیست!) (۸) مرد: مجاز از انسان کامل (۹) بازار: مجاز از جامعه (۱۰) تعالی: بلندمرتبه (۱۱) غایب: بی خبر

یکی از کوه لکام^۱ به زیارت^۲ «سری سقطی^۳» آمد. سلام کرد و گفت: «فلان^۴ پیر^۵ از کوه لکام تو را^۶ سلام گفت.»

سری گفت: «وی در کوه ساکن شده است؟ بس^۷ کاری نباشد. مرد^۸ باید در میان بازار^۹ مشغول تواند بود، چنان که یک لحظه از

حق تعالی^{۱۰} غایب^{۱۱} نشود.»

معنی: فردی از کوه لکام به دیدار سری سقطی آمد. سلام کرد و گفت: فلان عارف از کوه لکام به تو سلام رساند!

سری گفت: آیا او در کوه زندگی می کند؟ این کار ارزش و اهمیت زیادی ندارد. انسان کامل کسی است که بتواند در میان مردم به کار و زندگی مشغول شود؛ در عین حال یک لحظه از یاد خدای بزرگ غافل و بی خبر نباشد!

مفهوم: بین مردم زندگی کردن و هم زمان از خدا نیز غافل نشدن کار بزرگی است / نفی عزلت و گوشه نشینی